## پیشخوان

### رصدی از «جلوه‌های ذکر خدا در زندان‌های رژیم پهلوی»

## «پروردگار» تسکین‌بخش «شکنجه!»

**محمدرضا کائینی**

اثری که هم‌اینک در باب آن سخن می‌رود، جنبه‌ای ناب از زیست مبارزان مسلمان، در زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌های رژیم پهلوی را به توصیف نشسته است. برای دین باوران، ارتباط با خداوند به مثابه تسکینی بر زخم‌های شکنجه می‌نمود و همین امر، از تحمل محنت آن می‌کاست. داستان‌های مرتبط با این قاعده فراوان است که بخش‌هایی از آنها را، علی مرتضوی قهی گرد آورده و انتشارات موزه عبرت ایران، به چاپ آن اهتمام ورزیده است. در دیباچه این اثر چنین آمده است: «آنان که در سال‌های قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ساکت ننشستند و علیه ظلمت و سیاهی حکومت طاغوت قیام کردند و به مبارزه پرداختند را می‌توان در دو دسته کلی قرار داد. دسته‌ای که معتقد به اصل بودن مبارزه با رژیم شاه بودند و هیچ چیز نباید مانع تحقق این هدف قرار گیرد، حتی اعتقادات، الزامات و واجبات دینی و دسته‌ای که با هدف اعتلای اسلام، امر به‌معروف و نهی‌ازمنکر؛ محو فساد، ظلم و استبداد حاکم و ایجاد حکومت اسلامی پای به میدان مبارزه گذاشتند. وجه اشتراک هر دو گروه اسقاط رژیم شاه و افتراق و تمایز آن، گروه اول برای رضایت خلق و گروه دوم برای رضایت خالق و انجام تکلیف و وظیفه دینی و اعتقادی به صحنه کارزار با رژیم شاه وارد شدند. این افتراق و تمایز در مقطعی از مبارزه منجر به تغییر ایدئولوژی گروهی از مبارزان گردید که رژیم شاه از آن به مارکسیست اسلامی تعبیر کرد و شکاف و ریزش در صفوف مبارزه را به دنبال داشت و رهبران روحانی که در زندان بودند را بر آن داشت که فتوای جدایی مبارزان مذهبی از غیرمذهبی‌ها را صادر کنند و به این ترتیب مانع از انحراف و بی‌دین شدن جوانان مبارز شده و از ریزش‌ها در صفوف مبارزه جلوگیری نمایند. از غور و بررسی در خاطرات

نمایی از کمیته مشترک ضد خرابکاری ساواک

مبارزان انقلاب اسلامی می‌توان برداشت کرد که این مردان مرد روزگار خویش با بصیرت از بحر مواج و طوفانی انحرافات جامعه، فشار و خفقان حاکمیت طاغوت و اسارت و تبعید به سلامت عبور کردند و آلوده نشدند و در دوران سخت زندان و پشت دیوارهای بلند اسارت و شکنجه‌گاه‌ها و در بیدادگاه‌های رژیم و حتی تا پای چوبه‌دار از اصول و اعتقادات عدول نکردند و با امید به وعده‌های خدای سبحان سرافراز از بند رستند، آری!

آشنایان ره عشق در این بحر عمیق
غرقه گشتند و نگشتند به آب آلوده

نگارنده با ارج نهادن به تلاش‌های انجام شده در جمع‌آوری، تدوین و انتشار تاریخ انقلاب اسلامی و خاطرات مبارزان انقلاب اسلامی، بر این باور است که وزن کارهای انجام شده، در برابر حجم، بزرگی و اهمیت آن، اندک و حق این بخش مهم از دوران مبارزه به خوبی ادا نشده و از راز پایداری این پولاد مردان رمزگشایی نشده است.

اکنون آنچه فراروی شماست، برگزیده خاطرات جمعی از زندانیان سیاسی قبل از انقلاب است که در شش فصل تنظیم و تدوین گردیده است. از میان انبوه مطالب، نوشته‌ها و گفتارها، خاطراتی گزینش شده که مؤید ویژگی و صفت بصیرت و بیانگر اعتقادات اسلامی، ایمان، ولایتمداری و پایبندی به آموزه‌های دینی است و در استقامت، پایداری، اطمینان قلب، اعتماد به نفس، آرامش و ایمان به تحقق وعده‌های الهی و تحمل ماه‌ها و سال‌ها شرایط سخت زندان‌های مخوف تأثیرگذار بوده است. پیش از آغاز هر فصل موضوع خاطره‌نگاری از منظر آیات قرآن، احادیث و روایات منقول از ائمه معصومین (ع) به اجمال مورد بحث قرار گرفته است تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

پیش ما رسم شکستن نبود عهد و وفا را
الله‌الله تو فراموش مکن صحبت ما را
قیمت عشق نداند، قدم صدق ندارد
سست عهدی که تحمل نکند بار جفا را».

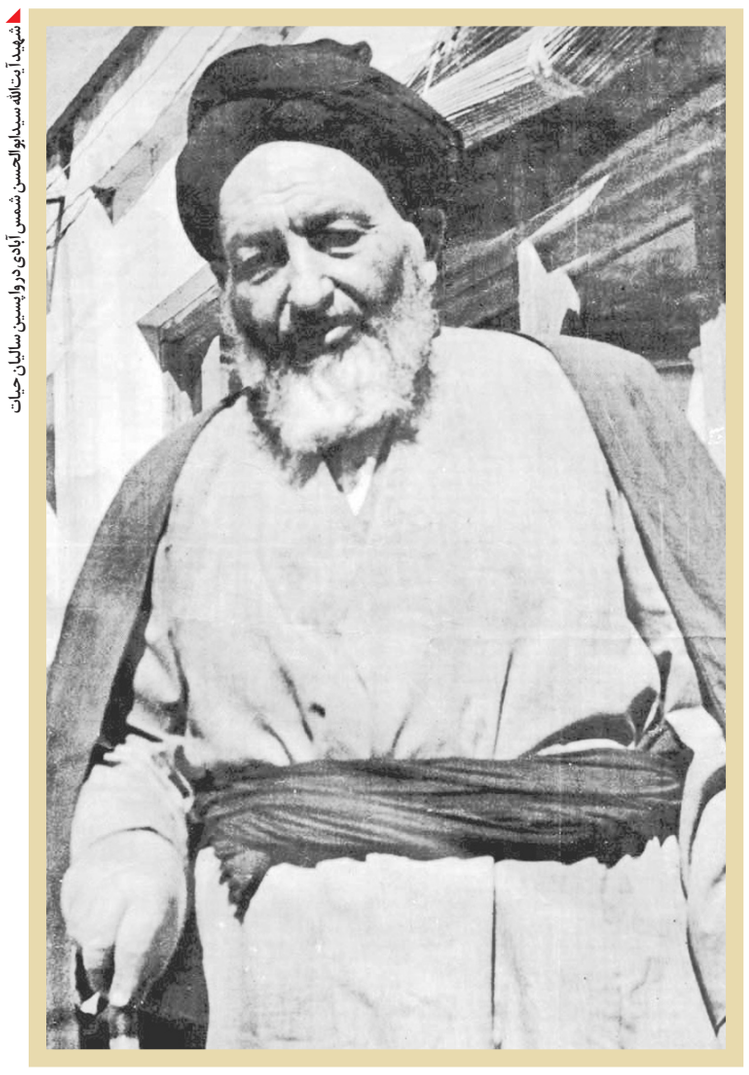

شهید آیت‌الله سیدابوالحسن شمس آبادی در واپسین سالیان حیات

### خوانشی از چگونگی و پیامدهای شهادت آیت‌الله سیدابوالحسن شمس آبادی به دست باند مهدی هاشمی معدوم

# التهاب اصفهان در پی ربایش و قتل یک عالم خدوم

**شاهد توحیدی**

**موسم اکنون، تداعی‌گر سالروز شهادت عالم ربانی و خدوم، زنده‌یاد آیت‌الله سیدابوالحسن شمس آبادی به دست باند مهدی هاشمی معدوم است. هم از این روی در مقال پی آمده، چگونگی و پیامدهای این رویداد تاریخی، مورد بازخوانی و مرور قرار گرفته است. امید آنکه تاریخ‌پژوهان و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.**

**کیستی زنده‌یاد آیت‌الله سیدابوالحسن شمس آبادی**

در آغاز سخن و به نیت فهم بهینه ماجرا، مروری کوتاه داریم بر زندگی زنده‌یاد آیت‌الله سیدابوالحسن شمس‌آبادی که در این مقال سخن از چند و چون شهادت اوست. هم او که همچنان کهنسالان و حتی بزرگسالان شهر اصفهان، از خدمات وی خاطراتی شیرین دارند: «آیت‌الله سیدابوالحسن آل رسول معروف به شمس‌آبادی، در سال ۱۲۸۶ ش ۱۳۲۷ ق، در خانواده‌ای عالم و روحانی در اصفهان دیده به جهان گشود. وی پس از فراگیری تحصیلات مقدماتی علوم اسلامی در زادگاه خود، در ۲۵سالگی عازم نجف اشرف گردید و از محضر درس خارج بزرگانی همچون آیات: سیدابوالحسن اصفهانی، آقاضیاءالدین عراقی، سیدجمال‌الدین گلپایگانی، سیدعبدالهادی شیرازی و سیدمحسن حکیم کسب علم نمود. سیدابوالحسن پس از ۱۲ سال اقامت در نجف و اخذ مدارج عالی علمی، به زادگاه خویش بازگشت و به تدریس و ارشاد مردم همت گماشت. آیت‌الله شمس‌آبادی از روحانیونی بود که در سال ۱۳۴۲، وفاداری خود را به نهضت امام خمینی اعلام کرد. ایشان در تأسیس و گسترش انجمن مددکاری ویژه ایتام، سازمان ابابصیر ویژه نابینایان و حسینیه اصفهانی‌ها در مشهد و کربلا نقش بسزایی داشت. همچنین شرح صحیفه سجادیه، اشعاری در مراثی و مناقب اهل‌بیت(ع) و موعظه ابراهیم، از آثار علمی و فرهنگی این روحانی خدوم است. سرانجام آیت‌الله شمس‌آبادی، یک روز پس از بازگشت از سفر حج، در سپیده‌دم هجدهم فروردین ۱۳۵۵ ش، در راه رفتن به مسجد جهت اقامه نماز جماعت، توسط باند جنایتکار مهدی هاشمی ربوده شد و به طرز فجیعی به قتل رسید و جسدش در اطراف اصفهان رها شد! جسد ایشان پس از پیدا شدن، با تشییع باشکوه مردم، در قبرستان تخت فولاد اصفهان به خاک سپرده شد.»

**دستمال به گردن آقا انداختند و ایشان را به شهادت رساندند!**

زنده‌یاد حجت‌الاسلام والمسلمین حاج‌شیخ مهدی مظاهری، از خطبای مبرز و محبوب اصفهان بود که سالیان طولانی، با شهید آیت‌الله سیدابوالحسن شمس‌آبادی دوستی و مراوده داشت. این ارتباط مداوم موجب گشته بود که وی از حالات و مقامات آن عالم پرتلاش، شناختی دقیق داشته باشد. وی سال‌ها پس از شهادت آیت‌الله و در گفت‌وشنودی، اینگونه به روایت این حادثه تلخ پرداخته است: «مرحوم آیت‌الله سیدابوالحسن شمس‌آبادی (رض) سال‌ها در نجف تحصیل کردند و آن اوایلی که من در محضر مرحوم آقای حاج‌آقا علاء مدرس درس می‌خواندم، ایشان از نجف تشریف آوردند و در اصفهان مشغول فعالیت شدند. هم درس می‌گفتند و هم از طرف مرحوم آیت‌الله آقای سیدعبدالهادی شیرازی وکالت داشتند. بسیاری که در اصفهان بعد از مرحوم آیت‌الله بروجردی به آیت‌الله سیدعبدالهادی شیرازی رجوع کردند، به خاطر آقای شمس‌آبادی بود. شهریه می‌دادند و مورد علاقه توده مردم و به‌خصوص متدینین اصفهان بودند. مهدی هاشمی معدوم با همکاری جماعتی که گرد خود جمع کرده بود، آقای شمس‌آبادی را به شهادت رساند. ماجرا از این قرار بود که آقای شمس‌آبادی بین‌الطلوعین برای اقامه نماز، به مسجد جعفر طیار می‌رفتند. مسجد جعفر طیار تا منزل آقا، فاصله کوتاهی داشت و تا مدتی آقا پیاده به آنجا می‌رفتند، اما در این اواخر به خاطر کسالتشان، ماشین می‌آمد در منزل و ایشان را، ولو ۳۰۰، ۴۰۰ متر بیشتر با مسجد فاصله نبود، می‌برد. آن روز اتفاقاً راننده دیر آمده بود و آقا و خانمشان آمده بودند بیرون به انتظار ماشین. یک ماشین ناشناس رسیده بود و آقا را سوار کرده بود. خانمشان هم آمده بود سوار شود، که نگذاشته و در را بسته و آقا را برده بودند! در راه درچه، دستمال به گردن آقا انداختند و ایشان را به شهادت رساندند. جنازه آقا را در مسیر درچه انداختند که همان صبح در نبودن آقای شمس‌آبادی و پیدا شدن جنازه، سر و صدای عجیبی بلند شد و التهاب عجیبی در مردم رخ داد و مردم تصور کردند این کار دستگاه است، اما حالا عوامل دیگری هم دخالت داشتند. آن وقت مردم نمی‌دانستند. بعداً معلوم شد و دستگاه آنها را دستگیر کرد که خودش را مبرا کند، البته مردم کم‌وبیش ماجرا را می‌دانستند. بعد هم اینها را - که مهدی هاشمی در رأسشان بود - زندانی کردند. این جماعت که آنها را گروه هدفی می‌خواندند، اعتراف کردند که جمعی را کشته‌اند، مثل مرحوم آقای شیخ قنبرعلی صفرزاده که طناب به گردنش بستند و در چاهش انداختند! بعد که دستگیر شدند، آمدند چاه را نشان دادند و جنازه را بعد از چند ماه بیرون آوردند. آن شیخ هم، در خدمت مرحوم آقای شمس‌آبادی بود و ایشان را چند جلسه به قهدریجان دعوت کرده بود، برای اقامه عزاداری و اینها. در مجموع آقای شیخ قنبرعلی را به خاطر آقای شمس‌آبادی شهید کردند. به هر حال، آقای شمس‌آبادی را به این وضع فجیع کشتند و بعد هم اقرار کردند و مهدی هاشمی به دوبار اعدام محکوم شد و جریانش را در تلویزیون هم گفتند، ولی در دوره اوج‌گیری انقلاب، او را از زندان بیرون آوردند و مورد حمایت بعضی‌ها هم قرار گرفت، ولی بالاخره «ای کشته که را کشتی، تا کشته شدی زار» به کیفر عملش دچار شد و بحمدالله به اعدام محکوم و اعدام شد و آقای شمس‌آبادی هم شمع شهدای گلستان شهدای اصفهان شدند. تشییع جنازه مرحوم آقای شمس‌آبادی خیلی با شور و حال بود، چون هم مورد علاقه بودند و هم نحوه شهادتشان خیلی مظلومانه بود که دستمال به گردن یک سید مریض سکته کرده و تازه مراجعت از عمره کرده، بیندازند و او را خفه کنند! روی مردم اثر زیادی گذاشت و مردم خیلی گریه می‌کردند و با شور ایشان را سردست بردند. یادم می‌آید جنازه را که می‌بردند، مردم تلویحاً خیلی علیه دستگاه شعار دادند. گفتم که در آغاز، عده زیادی تصور می‌کردند کار دستگاه است. الحال هم قبر آقای شمس‌آبادی مزار توده مردم است و کمتر وقتی است از اوقاتی که مردم در تردد هستند که مزار بی‌زائر باشد. ما از چهل و چند سال قبل، در تخت فولاد جلسه دعایی داشتیم در محلی به نام تکیه کوهی، البته به آن تکیه ملک هم می‌گفتند. البته تکیه کوهی غیر تکیه ملک بود، در مجاورت هم بودند. من در آنجا احیا می‌گرفتم و تابستان، جمعیت به قدری می‌آمد که تمام محل قبور شهدای فعلی، محل نشستن و نماز مردم بود. شاید ۱۰، ۲۰ هزار جمعیت بود. آقای شمس‌آبادی را که شهید کردند، آمدند به من گفتند شما اجازه می‌دهید آقا را اینجا دفن کنند؟ گفتم من چون به ایشان ارادت دارم، بله. گفتند چون آقا اینجا دفن می‌شوند، منافاتی دارد با سرویس بهداشتی آنجا که برای جلسه دعا است! گفتم من آن را هم تعطیل و جمع می‌کنم و همان وقت آن را خراب کردیم و آن دستشویی‌ها را در مسجد حجت‌بن‌الحسن(عج)، نزدیک تکیه شهدا، با پول مردم درست کردیم. به هر حال آقای شمس‌آبادی اولین شهیدی بودند که اینجا دفن شدند و بعد هم شهدای کردستان دفن شدند، چون جنگ تحمیلی هنوز شروع نشده بود که در کردستان بعضی از عزیزان ما را به شهادت رساندند، آوردند اینجا دفن کردند و بعد هم مزار عمومی عمده شهدای ما شد.»

**روح ولایی آیت‌الله موجب شد که خود را با حامیان «شهید جاوید» دراندازد!**

زنده‌یاد آیت‌الله حاج‌شیخ مهدی فقیه ایمانی، در زمره عالمانی بود که توسط قاتلان شهید آیت‌الله سیدابوالحسن شمس‌آبادی ترور شد، اما تقدیر بر حیات وی رقم خورده بود. علت ترور وی، این بود که نامه علمای طراز اول اصفهان بر علیه فتح‌الله امید نجف‌آبادی را به دست امام خمینی رساند و متعاقب آن، نامبرده از سمت قضایی خویش خلع گشت! مرحوم فقیه ایمانی درباره مکانت مردمی آیت‌الله شمس‌آبادی و هویت قاتلان وی، چنین می‌گوید: «آقای شمس‌آبادی در اصفهان، شخصیت معروف، خوشنام، محترم و ملایی بودند و محبوبیت عجیبی داشتند. رابطه ما با ایشان خیلی گرم بود و رفیق بودیم. البته خیلی بزرگ‌تر از من بودند. این مرد بزرگوار، بسیار باتقوا و مورد علاقه روحانیون و اهل علم بودند، خیلی در این شهر آبرو داشتند. روح ولایی آقای شمس‌آبادی، باعث شد که شهید جاوید و حامیان آن را تخطئه کنند و خودشان را با این جماعت قاتل دراندازند! در ماجرای کتاب شهیدجاوید، ایشان بر علیه انکار علم امام معصوم نسبت به وقایع، موضع گرفتند و نویسنده و تقریظ‌نویس آن کتاب را تخطئه کردند! من باند مهدی هاشمی را قبل از شهادت مرحوم آیت‌الله شمس‌آبادی می‌شناختم، چون در قهدریجان و اصفهان ریشه داشتند و از خاندانی روحانی هم بودند. مهدی هاشمی در آغاز، تنها به تندروی‌های عقیدتی و سیاسی‌اش شناخته می‌شد و هنوز وارد ترور نشده بود. خویشاوندی دوری هم با ما داشت، به این ترتیب که مادر مهدی هاشمی، از فامیل‌های پدرمان بود. با آقای حاج‌آقا کمال فقیه ایمانی هم، خاله‌زاده بود. حاج‌آقا جلال فقیه ایمانی، برادر حاج‌آقا کمال و داماد آیت‌الله خوئی بود. این دو، برادر دیگری هم دارند که الان پزشک و شخصیت محترمی است. به هر حال، مهدی هاشمی ریشه خانوادگی خوبی داشت. روحانی‌زاده بود. پدرش آسیدمحمد قهدریجانی بود که در مدرسه جد بزرگ درس می‌گفت، اما من شخصاً یادم نمی‌آید که با شخص مهدی هاشمی، ارتباط و رفت و آمدی داشته باشم. در مجموع تا زمانی که سر کتاب شهیدجاوید به علمای مخالف اهانت و بعد هم که آقای شمس‌آبادی را ترور کرد و بدنام شد، چیزی از او آشکار نشده بود.»

**گزارش تلخ پزشکی قانونی از معاینه پیکر آیت‌الله!**

آنچه در ادامه می‌خوانید، گزارش پزشکی قانونی شهر اصفهان، از معاینه پیکر آیت‌الله شمس‌آبادی پس از شهادت و رهاسازی آن در بیابانی در اطراف درچه است! یافته‌های این نهاد قضایی، نشان می‌دهد که قاتلان این پیر خدمتگزار، تا چه اندازه درباره او، قساوت و سبعیت نشان داده‌اند: «جسد متعلق به مردی است در حدود ۷۰ سال سن که کبودی و پوست‌رفتگی طرف راست و جلوی سر و کبودی پلک‌های بالای هر دو چشم و پوست‌رفتگی روی بینی و نقاط فرورفته قرمزرنگ در طرف چپ شکم که نتیجه برخورد جسم سخت مشهود است. ضمناً کره‌های چشم‌ها برجسته و روی ملتحمه چشم‌ها، نقاط ریز خونمردگی (تپشی) وجود دارد و زبان از بین قوس‌های دندانی خارج شده و ذرات خاک و شن روی لب‌ها و زبان دیده می‌شود. به دور گردن، پارچه نرم سفیدرنگی، یکدور محکم پیچیده شده و در جلو گردن، دو گره روی هم به آن زده شده است. صورت جسد و قسمتی از گردن، یعنی آنچه از گردن و تمامی صورت که در بالای پارچه گره زده شده مذکور قرار دارد، کبود می‌باشد و در طرف راست و جلو گردن در بالای پارچه پیچیده شده به دور گردن، دو خراش شبیه جای فرورفتن ناخن مشهود است. آثاری از مسمومیت در جسد مشهود نیست و ایجاد کبودی و پوست‌رفتگی و خراش دورتادور گردن، شیاری ایجاد نموده که عرض شیار مذکور نامنظم و به طور تقریبی، در حدود دو سانتیمتر و مختصر فرورفتگی روی پوست گردن ایجاد کرده و آثار کبودی روی شیار مذکور، مشهود است. در کالبدشکافی، پوست سر باز شد. خونمردگی وسیع زیرپوستی و داخل نسجی در طرف راست و جلوی سر مشهود و در ضخامت عضله گیجگاهی طرف راست سر، خونمردگی وجود دارد. در استخوان‌های سقف جمجمه، آثار شکستگی موجود نیست و نسوج زیر جلوی پوست سر، متورم و پرخون می‌باشد. استخوان‌های سقف جمجمه، بریده و برداشته شد. نسج مغزی، کاملاً متورم و محتقن و ضمناً عروق مغزی نیز کاملاً محتقن می‌باشد، ولی آسیب مغزی و خونریزی مغزی موجود نیست و در استخوان‌های قاعده جمجمه نیز، آثار شکستگی دیده نمی‌شود. سپس جلوی گردن باز شد. در ضخامت پوست جلو گردن در ناحیه شیار ایجاد شده به‌وسیله بستن پارچه مذکور، آثار خونمردگی موجود و در عضلات طرفین گردن و در اطراف غلاف عروقی دو طرف گردن نیز، خونمردگی وجود دارد. در قسمت عمقی جلو گردن؛ یعنی در عقب حنجره و مری روی [ناخوانا] عضلات اطراف مهره‌های گردنی نیز، خونمردگی وجود دارد. ضمناً شاخ بزرگ استخوان لامی واقع در جلوی گردن در طرف چپ، دچار شکستگی و نسوج عضلانی اطراف حنجره نیز، خونمردگی و تورم نشان می‌دهد. با توجه به مشهودات فوق‌الذکر، علت مرگ نامبرده، خفگی در اثر فشار پارچه بر عروق و اعصاب گردنی و عوارض حاصل از آن تعیین و جواز دفن به نام فوق، به قرار اعلام قانونی ارسال گردد که پس از وصول نتیجه، مراتب متعاقباً اعلام خواهد شد.»

**در مورد سیدمهدی هاشمی چه اقدامی کرده‌اید؟**

مهدی هاشمی پس از پیروزی انقلاب اسلامی و در سایه انتساب به آیت‌الله منتظری قائم‌مقام وقت رهبری، از پیگرد قضایی در امان ماند و به‌عنوان مسئول واحد نهضت‌های آزادیبخش سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، همچنان به اقدامات تخریبی خویش تداوم بخشید. در این میان اما، دیدگان بیدار امام خمینی رهبر کبیر انقلاب، به او مظنون بود و اقدامات وی را رصد می‌کرد. سرانجام با دستور رسمی بنیانگذار جمهوری اسلامی به وزیر وقت اطلاعات، این نهاد رسماً موظف به رسیدگی به پرونده مهدی هاشمی گشت. زنده‌یاد حجت‌الاسلام والمسلمین روح‌الله حسینیان، این رویداد را اینگونه روایت کرده است: «در اوایل تشکیل وزارت اطلاعات، آیت‌الله ری‌شهری با حضرت امام(ره) ملاقاتی داشتند. فردای آن روز، ایشان بنده، حجت‌الاسلام محسنی اژه‌ای و آقای علی‌اکبریان را به دفترشان احضار کردند و گفتند پس از گزارش از پیشرفت سازماندهی وزارت اطلاعات خدمت امام، معظم‌له فرمودند: «درباره سیدمهدی هاشمی و اقداماتش، اطلاعات جامعی به دست آورید!» در پایان جلسه، آیت‌الله ری‌شهری ما را مأمور این کار کردند. بلافاصله عصر، به منزل آقای علی‌اکبریان رفتیم و با یکدیگر چگونگی شروع کار را مورد بررسی قرار دادیم، ولی در اجرا جدی گرفته نشد! چه اینکه لااقل بنده، هیچ ذهنیت منفی‌ای از سیدمهدی نداشتم، پیش‌تر او را یک روحانی انقلابی، روشنفکر و البته کمی تندرو می‌دانستم! حتی در جلسه اول، حیرتم را از حساسیت امام پنهان نکردم! پس از چندی، مجدداً آیت‌الله ری‌شهری برای گزارش، خدمت امام رسیدند و فردا مجدداً ما را احضار کردند و گفتند امام اولین سؤالش این بود که «در مورد سیدمهدی هاشمی چه اقدامی کرده‌اید؟» و من چون از اقدام شما خبر نداشتم، از ایشان اجازه خواستم تا در ملاقات بعدی، گزارشی خدمت ایشان ارائه دهم. وی از ما گزارش خواست و ما هم، کم‌کاری خودمان را گزارش دادیم! قرار بر این شد که موضوع پیگیری شود. دومین جلسه تشکیل شد و تصمیمات لازم، از جمله درخواست پرونده قتل آیت‌الله شمس‌آبادی از دادگستری اصفهان اتخاذ گشت. با اولین اقدامات، روشن شد که حساسیت حضرت امام، بسیار دقیق، هوشمندانه و درخور رهبری مانند ایشان بوده است و این آغاز کار بود. دومین مرحله کار، موضع‌گیری آیت‌الله منتظری در قبال دستگیری سیدمهدی و همکارانش بود. آیت‌الله منتظری اصرار داشت که سیدمهدی بازداشت نشود و روزها برای بازجویی حاضر و شب به منزل برگردد! کاملاً معلوم بود که چنین روشی هرگز جوابگو نیست. با اصرار آیت‌الله ری‌شهری و استقامت دادستان وقت کل کشور یعنی آیت‌الله موسوی‌خوئینی‌ها و حمایت بی‌دریغ حضرت امام، پرونده از این گردنه نیز عبور کرد. گرچه برای وزارت اطلاعات و شخص آیت‌الله ری‌شهری، پیامدهای طاقت‌فرسایی داشت. مرحله سوم پرونده، تحقیق و بررسی اتهامات بود. کشف جنازه مقتولان از قبل از پیروزی انقلاب و بعد از آن و روشن شدن عاملان قتل آیت‌الله شمس‌آبادی و جعل اسناد از تیزبینی، درایت و شناخت دقیق امام خبر می‌داد.»

**و کلام آخر**

ختام سخن را بخشی از نامه امام‌خمینی به آیت‌الله حسینعلی منتظری قرار می‌دهیم که وی را از جانبداری از مهدی هاشمی برحذر می‌دارند و قائم‌مقام وقت رهبری را در رسیدگی به پرونده او دعوت به سکوت می‌کنند: «آنچه مسلم است و در آن پافشاری دارم، رسیدگی به وضعیت و موارد اتهام او است. رسیدگی به خانه تیمی و انباشتن اسلحه، آن هم با پول ملت، به اسم کمک به سازمان‌های به اصطلاح آزادیبخش. اصولاً یک چنین اعمالی بدون دخالت دولت، جرم است و باید ایشان که صلاحیت این امر را ولو واقعاً برای این سازمان‌ها باشد، ندارد و دخالت در حکومت است، جواب بدهد. این امر قطعی است و آنچه از شما می‌خواهم در رتبه اول، پیشنهاد مستقیم شما به دخالت وزارت اطلاعات و رسیدگی به این امور است و اگر برای شما محذور دارد، به‌طوری که تکلیف شرعی از شما ساقط است، سکوت است. حتی در محافل خصوصی دفاع از یک چنین شخصی که خطر برای حیثیت شماست و احتمال فساد و خونریزی بی‌گناهان است، سم قاتل است. باید تمام فعالیت‌ها که به اسم کمک به سازمان‌های به اصطلاح آزادیبخش است، قطع شود و تمام کسانی که در این امور دخالت داشته‌اند محاکمه شوند.»

**حجت‌الاسلام والمسلمین مهدی مظاهری: «تشییع جنازه مرحوم آقای شمس‌آبادی خیلی با شور و حال بود، چون هم مورد علاقه مردم بودند و هم نحوه شهادتشان خیلی مظلومانه بود که دستمال به گردن یک سید مریض سکته کرده و تازه مراجعت از عمره کرده، بیندازند و او را خفه کنند! خیلی روی مردم اثر گذاشت و جمع زیادی گریه می‌کردند و با شور ایشان را سردست بردند. یادم می‌آید جنازه را که می‌بردند، مردم تلویحاً خیلی علیه دستگاه شعار دادند. در آغاز عده زیادی تصور می‌کردند کار رژیم شاه است!»**

مهدی هاشمی معدوم در حاشیه حضور در دادگاه انقلاب اسلامی

**مهدی هاشمی پس از پیروزی انقلاب و در سایه انتساب به آیت‌الله منتظری، از پیگرد قضایی در امان ماند و به‌عنوان مسئول واحد نهضت‌های آزادیبخش سپاه، همچنان به اقدامات تخریبی خویش تداوم بخشید. در این میان اما، دیدگان بیدار امام خمینی، به او مظنون بود و اقدامات وی را رصد می‌کرد. سرانجام با دستور رسمی رهبر انقلاب به وزیر اطلاعات، این نهاد رسماً موظف به رسیدگی به پرونده مهدی هاشمی گشت**